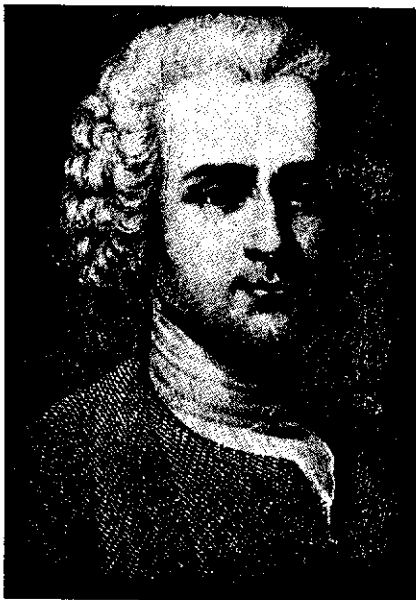




# بحران دینی در عصر روسو

دکتر دیمتری کیت سیکیس



\* زوال مذهب در غرب، به دنبال  
ضربات ناشی از ارزشهای  
تحمیلی رنسانس قرن پانزدهم،  
خلایی را موجب شد که غریبها  
کوشیدند با ایدئولوژیها  
و مذاهب بشر ساخته آن را پر  
کنند.

اندیشه شخصی به وجود آورده بود و درحقیقت نخستین «هیپی» جامعه غربی عصر رنسانس بود. او که در جامعه‌ای فردگرا، جامعه‌ای که سعی در نابودی همه ارزشهای اجتماعی به نفع فرد داشت، یگانه و تنها به حال خود گذاشته شده بود، در آرزوی احیای ارزشهای ازدست رفته بود؛ ارزشهایی همچون گرمی و آسایش کانون خانواده، مذاهب ازدست رفته و همبستگی اجتماعی. وی که نخستین نمونه جوانان سرگردان و از خود بیگانه بود، بعدها در محیط بدون شور و جذبه شهرهای صنعتی پرجمعیت نشو و نما یافت. روسو تناقضات بنیادی همه هیپیها را که صفت بارز آنارشیسم است در وجود خود داشت: نفرت از هر نوع اجبار از سوی حکومت بر فرد و درعین حال آرزوی آنکه همین فرد، بدون قید و شرط جذب یک نظام استبدادی شود.

روسو در سال ۱۷۱۲ در ژنو در یک خانواده پروتستان کالوینیست به دنیا آمد، اما درحقیقت هرگز دارای یک خانواده نبود زیرا مادرش هنگام به دنیا آوردن وی از دنیا رفت و پدرش او را به یک مدرسه شبانه‌روزی واقع در چند مایلی خارج از ژنو سپرد و در آنجا یک کشیش تعلیم و تربیت او را به عهده گرفت. هنگامی که به ۱۵ سالگی رسید، از ژنو گریخت و به شهر همجواری ژنو یعنی ساووا که اکثر ساکنینش کاتولیک بودند رفت و به یک کشیش کاتولیک پناهنده شد. کشیش مزبور مذهب کاتولیک را برای وی تبلیغ نمود و سپس او را به شهر آنیسی نزدیک ساووا و به خانه یک بانوی سوئیسی فرستاد. خانم مزبور که نامش مادام دوارنز بود، به تازگی به مذهب کاتولیک گرویده بود و از طرف پادشاه ساردینیا - پیه‌مون - ساووا، مقرری دریافت می‌کرد و کشیشان کاتولیک به او دستور داده بودند که جوانان پروتستان را نزد خود بپذیرد و آنان را

وضعیت ژان ژاک روسو، فیلسوف قرن هجدهم، نمونه‌ای از بن بست معنوی مغرب زمین به شمار می‌رود، بن بست که غرب آن را بر جوامع جهان سوم نیز تحمیل کرده است.

زوال مذهب در غرب به دنبال ضرباتی که ارزشهای تحمیلی رنسانس قرن پانزدهم در ایتالیا بر پیکر آن وارد کرده، خلایی را موجب شد که غریبها کوشیدند با ایدئولوژیها و مذاهب بشر ساخته آن را پر کنند.

ژان ژاک روسو که خود را یک پیشگوی آینده‌نگر می‌خواند فردی عمیقاً مذهبی بود اما مذهبی مخصوص به خود را ارائه می‌کرد. وی در نامه‌ای (۱۸ اوت ۱۷۵۶) خطاب به حریف مشهور خود ولتر چنین نوشت: «شما که از شهرت، اشباع و از افتخارات بی‌هوده خسته و دلزده شده‌اید و در میان ثروت و نعمت زندگی می‌کنید... معتقدید که در این جهان خاکی، تنها شر و پلیدی وجود دارد، در حالی که من با این که در گمنامی و تهیدستی و رنج و عذاب به سر می‌برم... همه چیز را زیبا می‌بینم. این تناقض آشکار از کجا ریشه می‌گیرد؟ شما خود دلیل این امر را گفته‌اید؛ شما فقط از زندگی محدود این دنیا لذت می‌برید، حال آن که من امید در دل دارم و امید زیور همه چیز است. من که در این جهان به حد کافی رنج برده‌ام، اکنون آرزوی زندگی و جهان دیگری دارم. تمام اندیشه‌های فلاسفه مابعدالطبیعه نمی‌تواند حتی یک ثانیه باعث شود که من در مورد واقعیت یعنی جاودانگی روح و وجود خداوند مهربان و خیراندیش، شک کنم. من وجود چنین چیزی را احساس می‌کنم و به آن ایمان دارم، آن را طلب می‌کنم، به آن امیدوارم و تا آخرین نفس از آن دفاع خواهم کرد.»<sup>۱</sup>

با این حال روسو مذهب خود را مستقلاً و برپایه



## • روسو ارزشهایی را که رنسانس رایج کرده بود، محکوم می‌کند و خواستار بازگشت به ساختار حکومتی قبل از عصر رنسانس است.

به دین کاتولیک درآورد. طعمه‌ای که او برای جلب جوانان در دام خود نهاده بود ساده بود: او خود را به عنوان معشوقه به آنان عرضه می‌کرد.

لوازمی که کلیسای کاتولیک برای سوق دادن «ارواح مرتد» به راه مذهب فراهم آورده بود، یعنی شراب گوارا و زنان متعدد؛ همانگونه که روسو خود وصف کرده است، شگفت‌انگیز است. بانوی مزبور عفت و عصمت روسو را برای نخستین بار از میان برداشت و تفاوت سنی بسیار میان آنان باعث شد که روسو او را «مامان» خطاب کند، چراکه او هرگز مادری به خود ندیده بود. مامان روسو را به مرکز پادشاهی ساردینیا، یعنی تورین فرستاد و در آنجا روسو مانند جوانان دیگری که قبلاً به آنجا آمده بودند، تغییر مذهب داد. او چنانکه در کتاب *اعترافات* خود می‌نویسد به یک کاتولیک مبدل شد تا از حمایت مادی برخوردار شود و گذران عمر کند، اما تا پایان عمر، به سبب تغییر مذهب، از پشیمانی رنج می‌برد. وی در کتاب *اعترافات* تصریح کرده است که «سرگرمی و غذای خوب باعث شد که من خود را به آسانی به زندگی تازه عادت بدهم، اما نمی‌توانستم به خود بقبولانم کار مقدسی که در شرف اتمام آن بودم اساساً چیزی فراتر از عمل یک فرد بی سر و پا است. باوجود آنکه هنوز بسیار جوان بودم درحقیقت خود را می‌فروختم و می‌دانستم که در اعماق قلب خود به روح‌القدس دروغ می‌گویم و در نتیجه مستحق تحقیر شدن از جانب نوع بشر خواهم بود.»<sup>۲</sup>

پشت کردن روسو به مذهب خود، گرایشهای آنارشستی او و تمایل وی را برای آنکه همیشه با دیگران تفاوت داشته باشد، بسیار تشدید کرد. بعدها کار به جایی رسید که او حتی لباس عجیب و غریب ارمنیها را به تن می‌کرد. این گرایش، او را وادار کرد که مذهبی از آن خود ابداع و آن را در کتاب *شغل* مذهبی یک کشیش اهل ساووا تبلیغ کند.

این «شغل مذهبی» کتاب جداگانه‌ای را تشکیل نمی‌دهد، بلکه بخش دیگری از فصل چهارم کتاب

معروف روسو درباره آموزش و پرورش موسوم به *امیل* است که در کلیات آثار او جلد چهارم آمده است. با وجود آنکه این مذهب، ساخته خود اوست اما وی آن را از زبان یک کشیش نقل می‌کند و چنین می‌گوید:

«سی سال پیش در یک شهر ایتالیا، یک مرد جوان بیگانه (یعنی روسو) با فقر بسیار شدیدی دست و پنجه نرم می‌کرد. او کالونیسیست به دنیا آمده بود، اما بر اثر یک عمل حماقت‌آمیز، در یک کشور بیگانه آواره و سرگردان شده بود. او پولی در بساط نداشت و برای به دست آوردن نان، تغییر مذهب داد. وی در آنجا با یک کشیش کاتولیک هلاقت کرد و از او چنین پرسید: شما که مردی فقیر، رانده از شهر و دیار هستید و مورد آزار و اذیت قرار می‌گیرید، چگونه سعادتمند هستید و چگونه توانستید از عهده این مشکلات برآئید؟ کشیش در پاسخ می‌گوید با کمال میل به سؤال شما پاسخ خواهم داد... آنگاه کشیش داستان زیر را برابم نقل کرد.»

از آنجا که روسو آموزش دینی ندیده بود و به سبب تغییر مذهب، فکری آشفته و سردرگم داشت، سعی کرد مذهبی پدید آورد که در آن، مفهوم شیطان و شر تنها به صورت یک پدیده اجتماعی حضور داشته باشد و دارای مبنای تئولوژیک نباشد. از نظر او خداوند خیر مطلق است و در نتیجه بهترین کار آن است که انسان دین پدران و مادران خود را پیش بگیرد و این چیزی است که روسو متأسفانه به دلیل رشد و نمو خود در بیرون از چارچوب خانوادگی نتوانسته بود در مورد خود به کار ببرد. «امیل» نیز دقیقاً مانند خود روسو محروم از پدر و فاقد وطن است و از این رو مذهبی را انتخاب می‌کند که بر مبنای این شناخت استوار است که هر فرد از طبیعت، مفاهیم خیر و شر را اخذ می‌کند و این «مذهب طبیعی» است که از قلب

**\* روسو مذهب خود را مستقلاً و  
بر پایه اندیشه شخصی به  
وجود آورده بود و در حقیقت  
نخستین «هیپی» جامعه غربی  
عصر رنسانس بود.**

عصر رنسانس است.

در این جا مشاهده می‌شود که چگونه روسو تئوری خود را درباره دو شکل از دین تبیین می‌کند: «دین... را می‌توان بر دو نوع دانست: یکی دین انسانها و دیگری دین شهروندان. نوع اول که فاقد معبد و محراب و مراسم عبادی است و صرفاً محدود به پرستش قلبی خداوند قادر متعال و نیز رعایت موازین اخلاقی است، عبارت از مذهب ساده و خالص انجیلهاست. خداشناسی واقعی همان است و می‌توان آن را قوانین طبیعی الهی دانست که مذهب کشیش اهل ساووا از آن نوع است. نوع دیگر دین که تنها در محدوده یک کشور معین، تشبیت شده است خدایانی از آن خود را به آن کشور عرضه می‌دارد و دارای قدیسانی است که تنها به آن مذهب خاص تعلق دارند و از آن حراست می‌کنند. این نوع دوم دارای عقاید جزئی خود، مراسم عبادی خود و مناسک آشکاری است که قانون آن را تجویز کرده است... می‌توان آن را قانون مدنی الهی نامید. علاوه برآن، نوع سوم از دین نیز وجود دارد که غریبتر و نامأنوستر است و آن دینی است که دو قوه مقننه، دو رهبر و دو میهن در اختیار افراد بشر قرار می‌دهد و آنان را به تکالیف ضد و نقیض وامی‌دارد و مانع آن می‌شود که آنها به طور همزمان، هم مؤمن به شمار بروند و هم شهروند. این چیزی است که در مذهب کاتولیک رم وجود دارد... این نوع سوم آن‌چنان آشکارا بد و ناپسند است که اثبات آن وقت انسان را هدر می‌دهد. هرچیز که وحدت اجتماعی را درهم بشکند هیچ ارزشی ندارد...»<sup>۴</sup>

از نظر روسو دلیل دیگری که مسیحیت را به عنوان یک دین مدنی بی‌ارزش نشان می‌دهد، این است که «مسیحیت تنها بردگی و وابستگی را تبلیغ می‌کند... مسیحیان واقعی، برده تربیت شده‌اند... و به طور نمونه می‌توان به جنگهای صلیبی اشاره کرد که با تبیین فوق در تضاد است... اما صلیبیون بدون آنکه به هیچ وجه مسیحی باشند سربازان کشیشها بودند. آنان شهروندان کلیسای کاتولیک به شمار می‌رفتند. از آنجایی که مسیحیان واقعی

بشر سرچشمه می‌گیرد و نه از وحی الهی. ما در اینجا با عرفانی سروکار داریم که از معابد، کلیساها یا مساجد بیرون آمده است. او می‌نویسد که «مذهب بنیادی، مذهب دل است.»<sup>۴</sup>

با این حال روسو واجب می‌داند که انسان یک «مذهب مدنی» یعنی یک مذهب سیاسی را نیز علاوه بر مذهب طبیعی خود اختیار کند، البته به شرط آنکه در یک جامعه مدنی زندگی کند. از نظر روسو این مذهب مدنی نمی‌تواند مسیحیت باشد، زیرا مسیحیت آن گونه که وی تحول آن را در غرب می‌دید، در نظامهای حکومتی که میان قدرت سیاسی و قدرت مذهبی تقسیم شده بودند رواج داشت. روسو متقاعد شده بود که یک قدرت سیاسی واحد بر مبنای دین باید همواره وجود داشته باشد و او دنیاگرایی و جدایی حکومت از کلیسا را محکوم می‌کرد. به همین دلیل بود که او اسلام را از این جهت بر مسیحیت ترجیح می‌داد.

روسو می‌نویسد: «محمد [ص] دارای عقاید درستی بود. او به نظام سیاسی خود وحدت مطلق بخشید و تا زمانی که نظام حکومتی وی تحت فرمان جانشینان یعنی خلفا اداره می‌شد، حکومت به هیچ وجه دچار تفرقه نبود و از این لحاظ حکومت شایسته‌ای به شمار می‌رفت؛ اما اعراب پس از آنکه زندگی آنها رونق یافت و خودشان به مردمی دانش‌آموخته، با تجربه، و در نتیجه نازپرورده و عاطل مبدل شدند، زیر یوغ بربرها رفتند و سپس تقسیم دو قدرت سیاسی و مذهبی از نو آغاز شد. چنین تفرقه‌ای هرچند ممکن است در نزد پیروان محمد [ص] کمتر آشکار باشد تا در نزد مسیحیان، اما به هر حال و به ویژه در میان پیروان علی [ع] وجود دارد و کشورهای از قبیل ایران وجود دارند که در آنها این مسأله هنوز به چشم می‌خورد.»<sup>۵</sup>

در این نکته و نیز سایر نکات مشاهده می‌شود که روسو ارزشهایی را که رنسانس رایج کرده بود، محکوم می‌کند و خواستار بازگشت به ساختار حکومتی قبل از



## \* مقصود «روسو» از «مذهب مدنی» تشکیلات یک ایدئولوژی سیاسی با محتوایی عرفانی بود.

به خشونت معتقد نیستند هر ارتشی که دارای ذهنیت اسپارتی باشد، آنان را به طور کامل شکست می‌دهد. در این صورت نظام حکومتی توتالیتیر که روسو مدافع آن بود به مذهبی نیازمند است که زمام آن در دست رهبر سیاسی باشد، تا بدین وسیله راه و روش مطلوب سیاسی را بر مردم تحمیل کند. در واقع مقصود روسو از «مذهب مدنی»، تشکیلات یک ایدئولوژی سیاسی با محتوایی عرفانی است. روسو می‌افزاید که یک شغل مذهبی وجود دارد که به طور خالص مدنی (سیاسی) است و به عهده فرمانروا است تا جزئیات این شغل مذهبی را مشخص سازد... او می‌تواند هرکسی را که به جزئیات این مذهب معتقد نیست از کشور طرد کند. او باید متمرذین را نه به عنوان کفار بلکه به منزله افرادی غیراجتماعی طرد نماید... هرکس پس از آنکه این عقاید بسیار جزمی را علناً پذیرفت و به شیوه‌ای رفتار کرد که گویی این عقاید را باور ندارد، باید با مجازات مرگ روبرو شود... عقاید جزمی دین مدنی باید ساده، به تعداد کم و با دقت بیان شده باشد و حاوی توضیح و تفسیر نباشد.<sup>۷</sup>

کلیسای کاتولیک با خشم بر ضد این کتاب واکنش نشان داد و دستور آتش‌زدن آن را در ملأعام صادر کرد و نویسنده آن را به زندان افکند. این واقعه در سال ۱۷۶۲ اتفاق افتاد. روسو توانست از زندان بگریزد و مأموران دولت فرانسه مدت ۸ سال در تعقیب او بودند. اما طی انقلاب فرانسه، روبسپیر در روز دهم نوامبر ۱۷۹۳ «دین مدنی» روسو را رسماً پذیرفت و به همین مناسبت جشن پرشکوهی در کلیسای نوتردام پاریس برگزار کرد. روز هفتم مه ۱۷۹۴ مجلس کنوانسیون که پارلمان انقلاب بود به اتفاق آرا فرمان قانونی زیر را که توسط ماکسیمیلیان روبسپیر، رییس انقلاب و هوادار پرشور روسو به مجلس تقدیم شده بود، تصویب نمود:

«ملت فرانسه وجود قادر مطلق و جاودانگی روح را به رسمیت می‌شناسد... موافقت می‌کند که مذهبی که درخور شأن قادر متعال باشد عبارت است از اجرای

وظایف انسان... اعیادی برقرار خواهد شد که انسانها را به یاد الوهیت و عظمت وجود وی خواهد انداخت... ملت هر ده روز یک بار در بزرگداشت قادر مطلق و طبیعت جشنهایی را برگزار خواهد کرد...»<sup>۸</sup>

از آن پس روبسپیر نخستین رهبر سیاسی بود که ایدئولوژی فاشیسم را به کار گرفت. او کوشید یک قهرمان سیاسی باشد که تعالیم یک حکیم فرزانه و یک فیلسوف یعنی روسو را وفادارانه و دقیقاً به شیوه‌ای به کار ببندد که فیلسوف مزبور آن را در فصلی از کتاب قرارداد اجتماعی خود، تحت عنوان «قانونگذار» ارائه داده بود.

به گمان من تاریخ به کرات ثابت کرده است که مذاهب ساخته بشر هرگز مشکل بشریت را که در جستجوی خداست، حل نمی‌کنند. مکاتب عرفانی ایدئولوژیک در نهایت امر فرآورده‌های شیطان هستند که برای جهان ما فاجعه به بار آورده‌اند.

### پانوشتها:

\* این مقاله برای دومین سمپوزیوم اسلام و مسیحیت که در سال ۱۹۹۲ در آتن و با همت رابزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران و دانشگاه آتن برگزار شد، تهیه شده است.

**\*مذاهب ساخته دست بشر،  
هرگز مشکل بشریت را که در  
جستجوی خداست، حل  
نمی‌کنند. مکاتب  
ایدئولوژیک، در نهایت امر  
فرآورده‌های شیطان هستند  
که برای جهان ما، فاجعه به بار  
آورده‌اند.**

در تاریخ، روابط بین‌الملل، ایجاد یک کلاس بوروکراتیک بین‌المللی، تبلیغات و ایدئولوژیهای بین‌المللی و بالاتر از همه تحول سیاسی و اجتماعی - اقتصادی یونان، ترکیه و قبرس، او در محافل آکادمیک، سیاسی و مطبوعاتی یونان و ترکیه جدال گسترده‌ای را موجب شده است. او در میان اساتید دانشگاهی کانادا در رشته خود صاحب بیشترین تألیفات است. او پانزده کتاب انتشار داده است و در نوشتن ۱۶ کتاب که مشترکاً به رشته تحریر درآمده است، سهم داشته است و نیز ۴۸ مقاله عالمانه انتشار داده است.

برخی از کتابهای او راجع به یونان و ترکیه دارای عناوین زیر است:  
تبلیغات و مطبوعات در سیاست بین‌المللی.  
نقش کارشناسان در کنفرانس صلح سال ۱۹۱۹.  
امپراطوری عثمانی

برخی از نوشته‌های او درباره کمونیسم یونانی دارای عناوین ذیل است: یونان: کمونیسم در یک زمینه غیرغربی، کمونیسم و نظامهای سیاسی در اروپای غربی، کمونیسم اروپایی و K.K.E.، حزب کمونیست یونان، احزاب کمونیست در اروپای غربی، کمونیستهای یونانی و دولت کارافانلیس.

دکتر دیبتری کیت سیکیس استاد رشته تاریخ بین‌الملل در دانشگاه اوتاوا کانادا است و در زمان برگزاری دومین سمپوزیوم اسلام و مسیحیت ارتدکس، به عنوان استاد میهمان در دانشگاه پیلکنت آنکارا، ترکیه، تدریس می‌کرد.

۱. نامه ژان ژاک روسو به ولتر

۲. ژان ژاک روسو، اعترافات

۳. ژان ژاک روسو، امیل

۴. همان‌جا

۵. ژان ژاک روسو، قرارداد اجتماعی

۶. همان‌جا

۷. همان‌جا

۸. آ. اولان، تاریخ سیاسی انقلاب فرانسه

**درباره نویسنده:**

پروفیسور دکتر دیبتری کیت سیکیس متولد آتن، یونان، به تاریخ ۲ ژوئن ۱۹۳۵ است. تابعیت یونانی فرانسوی و کانادائی دارد. دارای همسری یونانی از اهالی اسپارت و ۴ فرزند است. از سال ۱۹۶۸ تا کنون تقریباً سالی یک بار به ترکیه سفر کرده است و در سالهای ۱۹۸۱ و ۱۹۸۲ در دانشگاه بغازیچی استاد میهمان بوده است. زبانهای مادری او یونانی و فرانسوی است.

او کارشناس در زمینه روابط یونان و ترکیه و در خصوص امپراتوری عثمانی است و نظریه پرداز عمده یک کنفدراسیون یونانی - ترک به شمار می‌رود. او طی سی سال اخیر به هر وسیله ممکن چه علمی و چه سیاسی کنفدراسیون مزبور را گسترش بخشیده است. او که حرفه اش شاعری است و به زبانهای یونانی و فرانسه می‌نویسد، در سال ۱۹۹۲ موفق به اخذ نخستین جایزه شعر از بنیاد عبدی اهبکسچی گردید.

فعالتهای گسترده، متنوع و بسیار اصیل و فاضلانه پروفیسور کیت سیکیس در زمینه‌های مربوط به دوران قبل از تاریخ و دوران ثبت شده